



نگاه

آرزوهای کوچک من

یاشا نهرینی - چاه کن! بله، درست خواندید! وقتی جواب همه بچه‌ها حول و حوش پلیس و خلبان یا دکتر و مهندس می‌چرخید، من عاشق چاه کنی بودم. می‌خواستم آنقدر زمین را بکنم تا به آب برسیم. تمام تابستان‌های کودکی‌ام در باغ پشتی خانه مامان جون با بیل و کلنگ و حیوانات اهلی گذشت. اسباب‌بازی‌های عجیبی بودند. آنقدر که هنوز سر و کله زدن با درخت و گل‌ها را با هیچ تفریح دیگری عوض نمی‌کنم.

راستش چاه من هیچ‌وقت به آب نرسید. بعدها هم با آشفثال پریش کردند. از آن روزها سال‌ها گذشت تا اینکه یک زمستان وقتی به خودم آمدم دیدم روپوش سفید به تن دارم و یک پیشوند بزرگ که دنبالم می‌آید. پیشوندی که برای نام کوچکم هنوز خیلی سنگین است.

من یک روزنامه‌نگارم

مهدیه آقازمانی - پزشکی شغل سخت و طاقت فرسای است. این را از وقتی آمدم طبیب فهمیدم. قبل از این، من هم مثل خیلی از مردم تا اسم «دکتر» به گوشم می‌خورد، یک آدم خیلی مرفه که توی مطبخ نشسته و از مردم ویزیت‌های گران می‌گیرد و دغدغه چندانی ندارد، در ذهنم نقش می‌بست.

اوایل که آمده بودم طبیب، مدام در شوک بودم. وقتی برای تهیه گزارش پای صحبت پزشک‌ها، به خصوص پزشک‌های عمومی، می‌نشستم، با شنیدن مشکلاتشان چشم‌هایم گرد می‌شد و از تعجب شلخ در می‌آوردم. وقتی یک پزشک می‌گفت در بیمارستان ماهی ۲۰۰، ۳۰۰ هزار تومان بیشتر حقوق نمی‌گیرد و زندگی‌اش به راحتی نمی‌چرخد، باورش برام خیلی سخت بود و مدام به دوستانم زنگ می‌زدم و برایشان تعریف می‌کردم. وقتی روزنامه‌نگار می‌شوی نگاهت با قبل فرق می‌کند. باید چشم‌ها و گوش‌هایت را حساسی تیز کنی، باید ذهنت را پر از سؤال کنی و بدوی دنبال جوابشان، باید انتقاد کنی، تحلیل کنی، استترس داشته باشی و پله‌های نشریه را دو تا یکی کنی تا مطلبت را دیر نرسانی.

استادی داشتیم که می‌گفت: «روزنامه‌نگاری شغلی است که در آن مدام روهوایی، نمی‌دانی فردا قرار است چی بشود و تو باید راجع به چی بنویسی، یا اصلاً آن نشریه‌ای که برایش کار می‌کنی، هنوز روپاست یا نه!» اینها را نوشتم برای اینکه بگویم روزنامه‌نگاری هم مثل پزشکی شغل سخت و پراسترسی است و من روزنامه‌نگاری را با تمام بدبوی کردن‌ها و روهو بودنش دوست دارم.

طبیب را دوتا دوست دارم!

نیما سیفی مقدم - اگر بخوام مثل بچه‌ها حرف بزنم باید بگویم طبیب را ۲ تا دوست دارم. یکی برای اینکه خبرنگاری را در آنجا هرروز بیشتر از دیروز تجربه می‌کنم و یکی دیگر هم برای جلسه‌هایش. جلسه‌هایی که هر دو هفته یکبار برگزار می‌شود. وقتی وارد می‌شوم، در میان بچه‌ها دنبال مرتضی جلالی‌فخر می‌گردم. از بس مهربان است و چنان لبخند می‌زند و احوال می‌پرسد که احساس می‌کنی وقتی واقعاً دوست داشتی هستی. یاشا نهرینی هم آنقدر ادای بداخلاق‌ها و رئیس‌ها را در می‌آورد که گاهی فراموش می‌کنی بیرون از ساختمان کریم‌خان با او دوست هستی، برایش از شعرهایت می‌گویی و همراهش به خانه پدری‌اش می‌روی تا آکواریوم ۴ متری‌اش را ببینی. وقتی شالبافان می‌آید یاد میوه‌ها می‌افتی. من اغلب خجالت می‌کشم خودم بردارم. از زیر میز پایش را فشار می‌دهم و با اشاره به او می‌گویم به من زردآلو بدهد. پیام و امیرحسین هم همیشه در حال خندیدن هستند. فکر می‌کنم پیام که داستان هم می‌نویسد، خیلی دوست دارد ریشش چخوفی به نظر برسد. مهدیه زمانی هم ماشاء... خیلی active است و همیشه یک کوله‌بار مصاحبه و گزارش دارد. همه ما دور میز می‌نشینیم و یاشا تک‌تکمان را به خاطر ضعف‌های مطالبمان تویخ می‌کند. ما هم مثلاً به روی خودمان نمی‌آوریم و به هم چشمک می‌زنیم. این دفعه سالگرد تولد طبیب است. خوشحالم که طبیب کوچولوی ما ۲ ساله شد.

سازمانی که معادل ایرانی ندارد

آی‌دا اقصایی



1912~2007

در **search box** گوگل تایپ می‌کنم: **(medical council)**، واژه‌ای که معادل «سازمان نظام پزشکی» است. بسا این هدف نشسته‌ام پشت کامپیوتر که اطلاعاتی در مورد سازمان‌های نظام پزشکی در سایر کشورها به دست آورم. در یکی از لینک‌ها عبارت **(medical council of Canada)** «شورای پزشکی کانادا» به چشم می‌خورد. مشتاقانه وارد سایت می‌شوم، ولی اطلاعات موجود در رابطه با فعالیت‌های این سازمان هیچ شباهتی با وظایفی که از سازمان نظام پزشکی به عنوان اتحادیه صنفی ۱۹۱۲ شروع به فعالیت کرده، هدف خود را ارتقای سیستمی یکپارچه برای طبابت در سراسر کانادا معرفی می‌کند. این سازمان برای این منظور طراحی شده و برگزاری آزمون‌هایی را نیز بر عهده گرفته است. فعالیت ارزشمند و قابل تأملی که از همان لحظه نخست این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند: چرا در کشورما چنین سازمانی وجود ندارد؟

از دفتر تاریخ

فکر ایجاد «شورای پزشکی کانادا» از سال ۱۸۶۷ به وجود آمد، در این سال ۱۶۴ پزشک از اعضای اتحادیه پزشکی کانادا (Medical Association of Canada) دور هم جمع شدند تا سیستم یکپارچه‌ای را برای صدور گواهی‌نامه طبابت تدوین کنند، اما با وجود تشکیل کمیته‌های اولیه، این پروژه به ثمر نرسید و به مدت ۲۰ سال معوق ماند، تا اینکه «سرتوماس رادیک» با تلاش‌های مستمر خود طرحی را به مجلس ارائه داد که در نهایت منجر به تأسیس MCC در سال ۱۹۱۲ شد. این فرایند در تاریخ پنج آن کشور به نام «حرکت پزشکی کانادا» شناخته می‌شود.

وقتی ازدها در کمین است

هر یک از عناصر موجود در آرم ثبت شده این سازمان، نمادی از یک واقعیت هستند. سپر و وسط‌تصویر که نیمی از آن به رنگ قرمز و نیم‌دیگر آن به رنگ طلایی است، همسراه با تصویری از گیاه آسکولاپیوس که ماری به دور آن تنیده شده، سمبل طب در یونان باستان است. بیدستر زیر سپر و برگ‌های افرا در جای جای تصویر، سمبل کانادا هستند.

مشعل فروزانی که در بالای تصویر قرار گرفته نمادی از «گوش به زنگ بودن» است و در دو طرف سپر دو موجود افسانه‌ای قرار گرفته‌اند. در یک

سمت ازدهای سرخ رنگی که در افسانه‌های چینی نماد «شر» است و در طرف دیگر اسبی تک شاخ که نماد «شجاعت» است.

بنیان‌گذاران این مجموعه، وجود توأم اسب و ازدها را به اهمیت «حفظ هوشیاری» (که در زیر آرم آورده شده) در طب تعبیر می‌کنند. در وب سایت رسمی MCC، در تفسیر مفهوم این آرم، آن را در یک واژه لاتین (Vigilantia) به معنای «هوشیار بودن» خلاصه کرده‌اند و اعتقاد دارند که این مهم‌ترین وظیفه MCC است.

بهترین: چون تو ارزشش را داری

قبل از تأسیس MCC در سال ۱۹۱۲، هر

پزشکی کانادا (MCCEE)، آزمون دریافت صلاحیت (MCCQE Part I)، آزمون دریافت صلاحیت II (MCCQE Part II)، آزمون ارزیابی شخصی آنلاین (SAEE) ۲- عرضه محصولات و خدمات برای صدور

گواهی

۳- پژوهش و توسعه

۴- پاداش و جرمه

۵- همکاری‌های بین سازمانی برای ارزیابی و صدور گواهی

ساختار و اعضای MCC

این مجموعه در کل ۴۸ عضو دارد. از هر یک از ۳ منطقه و هر ایالت کانادا، ۲ عضو به این مجموعه راه می‌یابد (در مجموع ۳۶ نفر) که این افراد از طریق مدیران پزشکی ایالات یا مناطق مربوطه انتخاب می‌شوند. هر یک از دانشگاه‌های پزشکی نیز یک نماینده در این شورا دارند (در کل ۱۷ نفر). این مجموعه می‌تواند تا سقف ۵ نفر عضو عمومی داشته باشد و در نهایت با اضافه شدن یک دانشجو و نیز یک زریذندت فارغ‌التحصیل، مجموعه ۴۸ عضوی MCC تکمیل می‌شود.

رویه و خط مشی شورا با جلسات معمول سالانه تعیین شده و وظیفه اجرای نتایج و تصمیم‌گیری‌های این جلسه‌ها به «هیئت اجرایی» (Executive Board) واگذار می‌شود. بخشی با نام «هیئت آزمون» (Examination Board) نقش ارزیابی و نظارت بر «هیئت اجرایی» را بر عهده دارد که بخشی از این هیئت، به نام «کمیته مرکزی آزمون» (Central Examination Committee) وظیفه آماده کردن ماده خام آزمون‌ها، مرور نتایج و اعلام نتایج را به عهده گرفته است.

نکته قابل توجه در ساختار MCC این است که «اعضای مرکزی شورا» و «هیئت آزمون» دو بازوی مختلف سازمان بوده و هیچ کس نمی‌تواند در عین حال در هر دو بخش فعالیت داشته باشد.

دایره‌های مختلف دیگری با نظم و نظام ویژه‌ای در این سازمان مشغول به فعالیت‌اند. شاید در توصیف سیستم پیچیده و سازمان یافته MCC ذکر همین نکته کافی باشد که تنها در دپارتمان کامپیوتر آن، ۱۲ متخصص حرفه‌ای IT مدام در حال فعالیت هستند تا پزشکان کانادایی با شرکت در آزمون‌های استاندارد MCCQE I & II، گواهی طبابت خود را از MCC دریافت کرده و وارد فهرست ۹۶۰۰۰ نفری پزشکان آن کشور شوند.

ایالت و منطقه‌ای به طور خودمختار اقدام به صدور گواهی‌نامه اشتغال به طب می‌کند ولی پس از تشکیل این شورا، این وظیفه بر عهده آن گذاشته شد. در سال ۱۹۷۶ سایر اهداف اصلی MCC تعیین شد و در نهایت در سال ۲۰۰۱، MCC با انتشار بیانیه‌ای با نام «نگرش و مأموریت» (vision & mission) هدف خود را با این جمله تبیین کرد: «ما سعی می‌کنیم از طریق بهترین شیوه ارزیابی پزشکان، عالی‌ترین سطح مراقبت‌های پزشکی را برای کانادایی‌ها فراهم کنیم.»

MCC ایس‌ن هدف را از راه فعالیت در پنج حوزه کلیدی زیر دنبال می‌کند:

۱- آزمون‌ها: آزمون ارزیابی شورای



نگاه

این چشم‌ها، نمناک و امیدوار

مرتضی جلالی‌فخر - نمی‌دانم این چه حسسی است که توی تنم می‌ریزد. نمی‌خواهم بیچشم توی استعاره‌ها و تشبیه‌ها و تحویلتان بدهم. می‌دانم که من و شما باهوش‌تر از جمله‌ها هستیم. حقیقت شاید این باشد که حسن من غربت یک چشم نمناک است که پشت آن نقطه‌های اشک هنوز روشنایی می‌بیند. ترکیب غمی که از دیدن یک مادر آشفته و نگران نصیبت می‌شود با یک امید دور که شاید از دست من برای او کاری بریاید. شاید کلمه‌های من در چشمان کسی بنشیند که می‌تواند غم‌های این همه دردمند را حتی ذره‌ای کم کند. شاید به همین دلیل است که در راه برگشت از یک مصاحبه، در اتوبوس، با همه آن سردرد لعنتی که امانم نمی‌دهد، با اینکه یک دستی از میله وسط اتوبوس آویزانم، به آسمان دود گرفته تهران که نگاه می‌کنم، لبخند می‌زنم. آخر پشت آن دودها خدا همان طور پاک و مهربان ما را نگاه می‌کند.

بزرگ‌ترین پول مجاز

آی‌دا اقصایی - «ولی در این وقت احساسی عجیب سراپای مرا فرا گرفته بود؛ چیزی مثل اشتیاق به تحقیر سرنوشت و به مبارزه طلبیدن آن، مثل اشتیاق به مسخره کردن و آزار دادن آن را حس می‌کردم. بزرگ‌ترین پولی را که در بازی مجاز بود، یعنی چهار هزار فلورین، به بازی گذاشتم و...» این عبارت‌ها را «داستانویسکی» بزرگ در «قمارباز» از زبان قهرمانش «آلکسی ایوانوویچ» می‌نویسد. گمان می‌کنم وقتی بیضی‌های دخترچه انتخاب رشته را با کد رشته پزشکی بر می‌کردم، احساسم شبیه «آلکسی ایوانوویچ» بود، گرچه شک ندارم که هیچ آدمی - تأکید می‌کنم هیچ آدمی - در ۱۸ سالگی نمی‌داند بزرگ‌ترین پول مجاز در قمار زندگی یعنی چقدر!

ما با یک حرفه‌ای کار می‌کنیم

یاشا نهرینی - مهتر محمد طاهری، متولد قزوین، دانش‌آموخته گرافیک، کارشناس هنری مطبوعات و از همه مهم‌تر، پدر یک دختر کوچولوی شیرین و دوست داشتی است. اهمیت این مورد آخری را نمی‌شود به همین سادگی دریافت. شاید تنها راهش این باشد که یک روز موقع صفحه‌بندی خودتان شاهد ماجرا باشید:

طاهری مثل همیشه عجله دارد. کمی خسته است و اگر هم تبلیغات و مطالب نهایی نشده باشد احتمالاً اخم‌هایش در هم است. در همین حال و هوا، پریا خاتوم زنگ می‌زند و همان طاهری به یکباره تبدیل می‌شود به یک بابای مهربان. حتی گاهی آنقدر سر شوق می‌آید که موبایلش را روی بلندگو می‌گذارد تا ما هم از مکالمه شیرینشان بی‌نصیب نمانیم و اما در میان دست‌اندرکاران طبیب، طاهری تنها کسی است که هر کدام از بچه‌های تحریریه تا امروز تجربه ساعات‌ها همنشینی با او را داشته‌اند. طاهری تعصب عجیبی به کارش دارد. تقریباً محال است برای جا شدن یک مطلب، عکس و تیتراژ اصلی را از یک حد معین کوچک‌تر کند. حالا تصور کنید وقتی سرش را بلند می‌کند و می‌گوید: «دکتر! زیاده، باید کمش کنی!» آدم حظوری می‌تواند با این جمله غم‌انگیز کنار بیاید و یکی یکی کلمات عزیزش را خط بزند!

گری کوپر در طبیب!

پیام کشاورز - خرس قطبی گرمش شده بود. چون از سیبری آمده بود شمال ایران ماهی‌گیری کند. قلابش درون آب تکان می‌خورد. شاید باورش سخت باشد که یک خرس قطبی از سیبری بکوبد باید کنار یکی از رودخانه‌های شمال بنشیند و ماهی‌گیری کند، اما خرس قطبی ما از ترس سرخ‌ها فرار کرد. می‌ترسید سرخ‌ها درون ماهی تابه سرخش کنند. خرس قطبی از ملاکین بزرگ سیبری بود و وقتی که رفیق شاریکوف‌ها به قدرت رسیدند، تصمیم گرفت راه گری‌کوپر را ادامه دهد. به همین دلیل خود را یک کوپرپرست دو آتشه معرفی کرد. بعد از اینکه از سیبری فرار کرد، خواست برود سرزمین گری‌کوپر را ببیند. فکرمی‌کرد جایی که موجودی مثل گری‌کوپر از آن بیرون افتاده، باید جای جالبی باشد ولی وقتی به شمال رسید احساس کرد که خسته است، دیگر حوصله نداشت راه برود. گفت همین جا می‌مانم. اگر کوپر هم جای من بود همین کار را می‌کرد و همانجا ماند. یک روز گرم شرجی هوای شمال که خیلی گرمش شده بود، با خودش گفت بهتر است پالتوی خرسی‌اش را بکند. از وقتی این کار را کرد، دیگر نفهمید چه شد. یکباره از تهران و دانشگاه علوم پزشکی ایران سر درآورد و ۲ سالی است در نشریه طبیب با نام پیام کشاورز کار می‌کند. اگر از او بپرسید چرا طبیب؟ می‌گوید: «فکر می‌کنم یاشا نهرینی هم یک خرس قهوه‌ای است!»

گزارشی از یک جلسه هیئت تحریریه به مناسبت ۲ ساله شدن طبیب

پشت صحنه وقوع جرم

میشم رضایی

قرار است جلسه ساعت پنج شروع شود ولی یاشا سفارش کرده زودتر بیاید. قبل از شروع جلسه هم مطلب را تحویل بدهید. ساعت پنج و سی دقیقه است، چند نفری آمده‌اند، یعنی چند نفری هم نیامده‌اند. پنجاه، پنجاه، ولی آنهایی که نیامده‌اند به محض شروع رسمی جلسه سر و کله‌شان پیدا می‌شود. یاشا مثل فشفشه شروع می‌کند به انتقاد از اینکه چرا دیر آمدید؟ چرا فلاں مطلب چنین بود؟ چرا موقع صفحه‌بندی ما من تماس نگرفتید و این کار را کردید؟ شالبافان هم مثل فشفشه میوه می‌خورد، ظرف میوه تقریباً نصف شده است.

مهدیه آقازمانی مثل همیشه چند خبر داغ دارد ولی آنقدر با خونسردی خبرها را می‌گوید که انگار دارد از مهمانی دیشب خاله‌اش تعریف می‌کند. «نمی‌دانم، به نظر شما خوب است روی همین‌ها کار کنیم؟» این جمله را می‌گوید و همه تأیید می‌کنند که بله، خیلی هم خوب است. راستش را بخواهید برای اینکه خودشان سوژه خاصی ندارند! البته شالبافان مخالف است ولی خیلی هم اصرار نمی‌کند و ترجیح می‌دهد به میوه‌های باقی مانده بپردازد. نیما سیفی از راه می‌رسد: «ببخشید!» من فردا امتحان دارم. الان هم باید زود بروم.» احساس می‌کنم بهانه ضایعی آورده، دفاعات قبل بهانه‌های بهتری می‌آورد. مثلاً ترفایک بود، مهمان داشتم یا کشیک بودم یا ... پیام کشاورز سعی می‌کند یواشکی بخندد ولی مثل همیشه با

قابل توجه پزشکان محترم

۱۶٪ تخفیف

نوعه خرید در صفحه ۱

<p>جراحی اندوسکوپیک</p> <p>سیتوس</p> <p>با کمترین تهاجم نسجی</p> <p>فرمانده: دکتر محمد حسن</p> <p>۴۴۵۰ تومان</p>	<p>ریپولوتی کودکان</p> <p>۱۰۴۵۰ تومان</p> <p>تألیف: دکتر محسن تراقی</p>	<p>ECG In 10 Days</p> <p>۱۴۹۵۰ تومان</p> <p>۶۲۸ صفحه - وزیری 2007</p>	<p>ECG</p> <p>۲۹۵۰ تومان</p> <p>۱۵۶ صفحه - پالتویی کوتاه</p> <p>تألیف: جان آر. هامپتون</p> <p>ترجمه: مهرداد مهاجری</p>	<p>Blueprints Pocket</p> <p>Anesthesiology 2007</p> <p>۳۹۵۰ تومان</p> <p>۱۶۲ صفحه - پالتویی بلند</p> <p>2007</p>	<p>Blueprints Pocket</p> <p>Pediatric ICU 2007</p> <p>۳۹۵۰ تومان</p> <p>۲۴۰ صفحه - پالتویی بلند</p> <p>2007</p>
---	---	---	--	--	---